

شیطانی است طریقی ضالی سرگشته باشد که اولیای خدای را از راه می برد  
دران مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند که بدین طریق باشد  
زیرا که شیطان در میان حلقه درویشان تواند آمد آشکارا این کس گوید پیر  
حلقه درویشان و یار قوم زینهار ای برادران و عزیزان و یاران من از چنین  
قوم حذر کنید که فتنه ایشان در میان قوم درویشان بتر از فتنه فرعون است در  
میان قوم وی و از فتنه دجال زیرا که فتنه دجال روزی چند بردارد و بگذرد و آن  
این قوم دائمی است هنوز دجال نآمده مینگر که از ایشان امت محمد را چه فتنه برخاسته  
است و چندین مسلمانانرا در راه زناذقه کشیدند و جمله این قوم همه صلاح بردام  
بسته اند که ما اهل صلاحیم مرد دیندار و مصلح کجاست که ماتم صلاح  
بدارد که صلاح با چنین قوم افتاد در روزگار پیشین چنان بودی که بصلاح  
زیستن مردمانرا نجات بودی اکنون چنان شد که این قوم که می گویند که  
ما اهل صلاحیم صلاح را از صلاح ببرند و صلاح از صلاح برخاست و اهل  
علم نه اگر چه بران سیرت می روند که رسول علیه الصلوة والسلام و صحابه او  
رضوان الله علیهم اجمعین و تابعین و مشایخ دین رفته اند آخر راه راست می  
گویند و شریعت در خلق می آموزند مثل علمای امروز بازین قوم همچون  
مردیست که در قحط سال خروار بار دارد و می فروشد اگر چه بسیار نمی خورد  
آخر چندان می خورد که هلاک نگردد و نه میرد و اگر چه به بهایی فروشد هر  
که می خورد و می خورد سیر می گردد و جان بکنار می آرد و مثل آن قوم چون  
دزدان و مردم خواران بود هر جا مردی باشد که در وی چیزی باشد بچیزی  
که او را بتوانند فریفت می فریبند و جان و سود او بزیان می برند و هلاک دین و  
دنیا و جان او مینخواهند و ایشان ازین بیخبر و این دزدان همچنین در راه دین  
نشسته اند هر کجا که نوتایی یا اهل صلاحی یا کسی که در وی چیزی باشد  
بدان وطن و مسکن خویش می کشند چون در وطن ایشان شدند اگر خواهند

که باز گردند به هیچ حال نگذارند که باز بیرون آیند لابد هم جان رفت و هم سود و هم زیان و هم ندامت بار آورد اما آن مرد که خروار بار دارد اگر در بار پیمودن یا در بها ستدن خیانت کند نه دین برد و نه هلاک کند همچنان نه در فراخ سال و نه در تنگ سال بی نان نتوان بود که مردم هلاک شود همچنین مرد مسلمان بهیچ حال بی علم نتواند بود لابد علم بیاید در جمله مقامات همچنانکه تا مرد را جانست از نان چاره نیست حق سبحانه و تعالی ما را گفت (فَافْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۗ الْمَزْمَلُ : ۲۰) گفت قرآن بر خوانید در نماز آنچه شمارا آسان تر آید نگفت سرود بر گوید آنچه شمارا خوشتر آید و تا نماز بر نخیزد علم شریعت بر نخیزد کس هست که هزار بیت بر زلف و خال و قد و بالا و رخ و موی و خط مشکین بر گوید و دعویء آن می کند که این همه سماع می کنم و اگر فراوی گویی که در دو رکعت نماز فریضه چیست و سنت و فضائل چیست گوید ای مرد چون افتادی بسر من برو که من سر این ندارم ای مسلمانان چنین اهل صلاح را چه گویم من چنین کس را بجز احمق دیو برده ندانم و راه زنی دانم که راه خدای خراب می کند و مسلمانانرا در روز و وبال می افکند و احمقتر از و آنکس را دانم که او را اهل صلاح داند و گویم هر که عاقل و بالغ است و در دائره اسلام است علم شریعت در وی فریضه است و اگر نداند در خدای عاصی است و اگر گوید نباید دانست کافر است اگر آنکس این می داند از دو بیرون نیست یا عاصی یا کافر است و من از چند تن دیدم که می گفتند که صاحب کرامت اند چون بنگریستم نه الحمد راست بر توانستند خواند و نه علم وضو و نماز و روزه و اغتسال و نه هیچ فریضه و سنت دانستند چون آموختن برایشان عرضه کردم ایشانرا در آن هیچ جدی ندیدم که کردند من در آن کار سخت فرو ماندم تا احمقتر که گوید که صاحب کرامت است یا آن دروغ زن تر که می گوید که من دیدم تا این چیست که در میان

امت محمد صلی الله علیه وسلم افتاده است از عظیم فتنه که اینست بار خداوند  
باصلاح آرومه را توبه نصوح کرامت کن یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین  
و یا الله التوفیق.

## باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و  
ورع و تقوی و امثال این [۱]

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق ابو نصر احمد  
بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید بدانکه مقام مباح  
بحجت از درجه مهین و از مقام بلندترین است و هر که در مقام مباح بحجت  
بتواند رفت درجه صدیقان یابد و زود بود که بمقام صدیقان رسد زیرا که در راه  
بندگی هیچ مقام از مقام مردان ازین مقام دشوارتر نیست. از بهر آنکه بهر نفسی  
و چشم زخمی که بنده بر هم زند از وی در خواهند خواست که چرا نگرستی  
و بدین نگرستن چه خواستی اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان  
بمالندش که خواستی که از مادر نژادی همه خلق را روز قیامت بحساب بیم  
کنند آنکس که او را در مقام مباح بحجت افکنند حساب روز قیامت نکنند  
میگویند که تو آنجا حساب راست کردی زیرا که هیچکس را حساب دوباره نخواهد  
بود چون حساب اینجا راست کردی دران جهان از حساب رستی چنانکه خبر بدان  
ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (وعدنی ربی ان یدخل الجنة  
من امتی سبعین الفاً لا حساب علیهم ولا عذاب ومع کل ألف سبعین الفاً  
وثلاث حثیات من حثیات ربی) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله  
علیه وسلم می فرماید وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از امت تو  
هفتاد هزار بی حساب و بی عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در

متابعت ایشان و سه فوج دیگر هر فوجی چندانکه خدای داند عدد ایشان و آن  
آن قوم باشند که حساب خود اینجاراست کنند چون گویند بحجت گویند و  
چون نگیرند بحجت نگیرند و چون خورند بحجت خورند و چون روند بحجت  
روند و چون گیرند بحجت گیرند و چون نهند بحجت نهند و چون خرج کنند  
بحجت خرج کنند و چون خسبند بحجت خسبند و چون خیزند بحجت خیزند  
و چون نشینند بحجت نشینند و چون گریند بحجت گریند و چون خندند  
بحجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند هر چه کنند بحجت کنند و هر چه  
نکنند بحجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از نا کردن آن همچنان پرسند  
از کردن آن چنانکه گویند چرا کردی همچنان گویند چرا نکردی هر دورا  
حجت باید اگر کسی را از خواستن پرسند که چرا خواستی آن دیگری را  
پرسند که چرا نخواستی اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی آن دیگری را  
پرسند که چرا آموختی و چون بیاموختی بدان کار نکردی هر دورا حجت باید  
اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیگر را پرسند که چرا نکردی و  
همچنانکه از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج  
کردی و در چه بکار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی طلب رضای من  
جستی یاریای مردمان همچین يك بيك می پرسند از دخل و خرج و از بد و  
نيك تا بدانچه خویشان را خاری و اگر صبر کنی و نخاری پرسند که مباح  
کرده بودیم چرا نخاری پرسند و از هر چه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو  
جهد و راحت آن و مضرت آن با تو گردد پرسند و همه را جواب می باید داد  
چنانکه خدای تعالی از تو پسندد راست باشد چون مرد درین سرب می متحیر فرو  
ماند گئی آدمی بچه این بجای بتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض  
رود تا آنچه از خدای می آید بدان خوشنود و خرسند می باشد آنگاه بجای رسد  
که چیزها باشد که دران خوشنود و خرسند نتواند بود فرو ماند بسیار جهد بکند

درماند همچنانکه **(وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ)** بر خود خواند **(قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ)** نیز بر خود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست آید چون درین مقام درست آمد آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلم باشد و جمله از وی حجت افتد زیرا که او را مهر دنیا نباشد و زیان که هست از دوستی دنیاست نه از بودن آن و دلیل برین که چنین است آنست که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود می گوید **(زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ ۖ آل عمران : ۱۴)** تا آخر آیه همچنین این چیزهاست که خدای عزوجل هر یکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه خدای عزوجل بر داد این چیزها را بذات خویش هیچ عیب نیست عیب حب الشهوات را آمدن نه عین آن چیز را ما را اقتدا بقول خدای عزوجل باید کرد و بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و نه رسول صلی الله علیه وسلم نه دنیا را و نه کسب دنیا را حرام کرد دوستی دنیا و کار خدای تعالی بر آن در دادن حرام است و آنرا بر آن جهان و بر کار خدای عزوجل اختیار کردن حرام است

**حکایت:** مردی از اهل صفة فرمان یافت درویش و درمانده چون جامه او بیرون کردند دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتند آمدند پیش رسول صلی الله علیه وسلم بگفتند که دو دینار و یا دو درم از جامه او بیافتیم چه می فرمایی رسول گفت **(هُمَا كَيْتَانِ مِنَ النَّارِ)** گفت آن دو داغست از آتش و عبدالرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زروسیم از وی بازماند که مشیک يك زن از مال او بیرون کردند چندان زروبرهم ریختند که هر که از آن سوی زر بود آن دیگری را که ازین سوی بود نمی دید و عبدالرحمن بن عوف از عشره مبشره بود پس درست شد که نه زروسیم است که می زیان دارد بلکه دوستیء آنست و حب الشهوات است که زیان کارست چون کسی را از وی

نفع و ضرر نباشد و او را بمعبودی نگیرد اگر همه جهان از آن وی باشد زیان  
ندارد قیاس ازین دو چیز بر گیر که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یکی  
در دم و یکی در مدح هر دو در باب بازرگانی میگوید (التاجر الصدوق  
الأمين مع الصديقين والشهداء يوم القيمة) و در حق دیگری فرمود (ان  
التجار يبعثون يوم القيمة فجاراً الا من برّواقى وصدق) يك بازرگانرا  
می گوید که او روز قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و یکی دیگر را می  
گوید روز قیامت بر خیزد بدکار و زیانکار پس درست شد که عیب از چیز  
دیگر است دنیا خود در اصل ملعونست عذر او نمی خواهم که خدای عزوجل  
فرموده اما عذر آن کسان میخواهم که خدای عزوجل با ایشان چندان لطف  
و کرم و فضل کرده است که این ملعون چون بدست ایشان رسید همه سبب  
رحمت و درجه گردد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلی الله علیه  
وسلم (أیما جالب جلب طعافاً الى ارض المسلمین بعد ان یكون الرخص  
والغلا عنده سواء فهو فی المجاهدین فی سبیل الله) ثم قرأ (وآخرون  
یضربون فی الارض یتغنون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله)  
پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ جلاب  
نبود که او خوار بار یا چهار پای که مردمانرا بدان حاجت باشد از جای بزمین  
مردمان برآید یا بشهر ایشان برد پس از آنکه او را تنگ سال و فراخ سال یکی بود  
بدرستی که همچنان کسی است که در راه خدای تعالی شمشیر می زند و در  
غزا است پس این آیت بر خواند (وآخرون یضربون فی الارض یتغنون من  
فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله) هر که عاقل و خرد مند است خود  
داند که چه می شنود يك خبر بشنو قيل یا رسول الله من المؤمن قال النبی  
صلی الله علیه وسلم ( المؤمن اذا اصبح نظر الى رغيفه من این یکسبه یطلب  
الحلال و یتروک الحرام) وقال الرسول صلی الله علیه وسلم (ان اطیب ما اکلتم من

كسب ايدىكم فان داود خليفة الله كان يأكل من كسب يده) پارسی خبر  
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم گفت بدرستی که پاک ترین و حلال  
ترین طعامهای شما آنست که میخورید از کسب دست شما باشد بدرستی که  
داود خلیفه خدایست او از کسب دست خویش خوردی مثل دنیا با مرد  
همچون زنت هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن او را و هر که نا مرد  
باشد در دست زن اسیر باشد زن هر زمانی او را طلاق دهد و هر زمانی نکاح  
کند و هر گونه که میخواهد می گرداند هر کسی که دنیا او را می دارد او از  
هلاک شدگانست و هر که او دنیا را می دارد خواهد دارد و خواهد طلاق دهد  
و خواهد بکسی بخشد و خواهد نگاه دارد هر گونه که کند او را مسلم باشد قال  
النبی صلی الله علیه وسلم (خیر الغنی مالا یطغیک ولا یغویک) پارسی خبر  
چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بهترین توانگریها آنست  
که ترا طاغی نکند و بی راه و فریفته نکند پس چون بحقیقت بنگری همه غرور  
و فریب و بخل و آمل دراز ما را فرمان می دارد این یک مثل بشنودی دیگر مثل  
بشنود دنیا همچون مارست که با مردمان دشمن است و زهر دارد و گشنده است  
تا هر که مار افسای است و افسون او داند او را زهر مار و داشتن او بس زیان  
ندارد بلکه دشمن را دربند کند و ازو نیز فائده گیرد اولیای خدای عزوجل  
اگر دنیا فرادست گیرند همچنین فرادست گیرند که یاد کردیم و هر کس را  
این مسلم نشود و هر کس آن نتواند کرد چون آن نتواند کرد باری دشمن را  
بدشمنی باید داشت و دوست را بدوستی و بادیگران داوری نشاید کرد و می  
باید دانست که آن کس را دران علمی است دیگرانرا نیست و این نصیحت  
تمام است که دوستانرا میکنم از بهر آنرا که رسول صلی الله علیه وسلم می  
گوید (قال الله تبارک و تعالی احب ما یعبُدنی به عبدی النصیح لی) چون  
خدای عزوجل می گوید دوستترین عبادتها که مرا بدان پرستند بنزدیک من

نصیحت است که از بهر مرا کنند طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری  
اوست بهمه وقتها خاصه در چیزهای که آن دشوارتر آید قرچ ترا مراد باشد اگر  
چه خدای تعالی نفرموده است مارا و ترا خود ازان باز نتوان داشت و اگر نه آن  
همه طاعت که آن مُدبر بد بخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود  
فرمان کردی اورا ازان همه مفیدتر بودی طاعت چنان باید کرد که در خلا و  
در ملا و سر و علانیه هر کجا که باشی اورا فراموش نکنی چنانکه خبر بدان  
ناطقست قال النبی علیه الصلوة والسلام (من اطاع الله فقد ذکر الله وان  
قلت صلوته وصیامه وتلاوته القران ومن عصی الله فقد نسی وان کثرت  
صلوته وصیامه وتلاوته القران) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله  
علیه وسلم می گوید هر که خدای را عزوجل طاعت دارد بدرستی که اورا  
یاد دارد اگر چه اندک باشد نماز او و روزه او و قران خواندن او و هر که بخدای  
تعالی عاصی شود بدرستی که اورا فراموش کند اگر چه بسیار بود نماز او و روزه  
او و قران خواندن او هر کاری که آنرا حجت نباشد اگر چه در اصل آن راست  
باشد همه بر ماست نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا و اگر کاری بود که  
اصل آن نه راست بود چون حجت دران راست بود فردا ازان سلامت یابد و  
حجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان هر حجتی که با  
مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد مرد در هلاکت افتد و  
هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه راست باشد مرد نجات یابد و  
هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنانکه یقین بداند که چنانست که  
او می گوید هرگز تهمت بر نخیزد پس دل در حجت با خلق نباید بست همه  
منافقان بحجت با خلق راست می کردند که ایشان مؤمن اند و لیکن چون  
با خدای نه راست بود درکت اسفل باز آورد و جمله دنیا همه مباح است و مباح  
از دو بیرون نیست یا ترا باشد یا بر تو باشد قرچ از دنیا طالب کنی که حلال

باشد و بحجت گیری همه مُزد و ثواب باشد چنانکه خبر بدان ناطقست قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من طلب الدنيا حلالاً استغافاً عن المسألة و تعطفاً على عياله و تلطفاً على جاره لقي الله يوم القيمة وجهه كالقمر ليلة البدر) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم می فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر آن تا خود را از سؤال کردن باز دارد و بر عیال خود مهربانى کند و همسایگان را مردمی کند روز قیامت می آید روی او چون ماه شب چهارده می تابند و این حجت از وی خدای داند و بس و او از خویشتن نیز داند و هیچ کس دیگر نداند و هم در خبری می آید از رسول صلى الله عليه وسلم که گفت (من طلب الدنيا حلالاً مفاخرأ مكاثراً لقي الله يوم القيمة وهو عليه غضبان) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم می گوید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر بسیاری مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد و خدای تعالی بروی بخشم باشد پس این هر دو مرد همان يك کار کردند و هر دو حلال کوشیدند و لکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود خدای از وی خشنود گشت و آن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بروی خشم گرفت باخلق مساز که هر چه باخلق سازی نه ساخته است و درجه مباح بحجت با درجه صدیقان مناسبت می دارد همچنانکه کسی از شهری بشهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظرهای آن می بیند خویشتن را از آن شهر شمارد اگر چه هنوز در آن شهر نرسیده است مقام مباح بحجت همچنین است مقام مباح بحجت مقام سخت بلند و درجه بس عظیم است اگر کسی را از کمی این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه بچشم تعظیم و حرمت در وی نگردد هر چه آن تمام تر بردین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد هم زیان دارد اما نه چندان در جمله مؤمنان را همه بچشم

حرمت و اعزاز باید نگریست تا در دو جهان از رستگاران باشی و بالله العون  
والتوفیق.

## باب ششم

اندر بیان کردن فناعت و تسلیم و تفویض و رضا بقسمت قسام  
و جمع و منع آن

شیخ الاسلام قبله الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق مقبول  
و مقتدای جهان ابونصر احمد بن ابی الحسن النامقی الجامی قدس الله روحه  
العزيز می فرماید که هیچ کاری نیست که آنرا ابتدا و انتها نیست و هرگز  
ابتدای آن کار بامنتهای آن راست نباشد و مناسبت ندارد همچنانکه ازان رسول  
صلی الله علیه وسلم هیچ کار ازان فراتر نخواهد بود و ابتدای آن بامنتهای آن  
هیچ مناسبت نداشت مهتر صلوات الله علیه نخست از جبرائیل می ترسید و می  
گفت نمی دانم این چیست مرا رنجه می دارد دیو است یا فرشته یا خود جنون  
است که بر من غالب گشته راه فرا کار خود نمی داشت و چون بدانست که  
چیست طاقت دیدار جبرائیل نمی داشت هر گاه که جبریل علیه السلام  
بیامدی گفت **[دَثْرُونِي زَمَلُونِي]** تا چنان شد که از مقام جبریل را فرا ترکشید  
جبریل گفت یا محمد اگر از اینجا که هستم يك قدم فراتر نهم در حال بسوزم  
و رسول صلی الله علیه وسلم رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه  
شنید و طاقت آن همه داشت زمانی از دست مشرکان می گریخت و بکوه و غار  
می شد و می ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلیٰ علیین قدم بر سر مخلوقات می  
نهاد و در شان وی می آمد که **(ما زاغ البصر وما طغی)** هرگز این حال با آن  
برابری نکند اما آن راه که رسول صلی الله علیه وسلم بر آن رفت برجایست هر  
که می خواهد که راه اولیای خدای تعالی و مقامات ایشان برود و بدان

برسد که اولیای خدای تعالی رسیده بودند راه انبیا بیاید رفت و قدم بر قدم ایشان  
باید نهاد خاصه بر آن محمد عربی قریشی ها شمی که سرور همه سالکان راه  
و مقدم همه انبیا و اولیای اوست و بهترین همه راهها نیز راه او باشد و خداوند عز  
وجل او را چنین فرمود که **(يَا أَيُّهَا الْمُرْمِلُ فَمِ الْبَيْتِ إِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ الْمَزْمَلِ**  
**: ۱-۲)** الی آخر آیه و در دیگر سوره می گوید **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِرُ فَمِ فَاذِرِ رَبِّكَ**  
**فَكَيْزٍ)** و جای دیگر می گوید **(فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ**  
**مَقَامًا مَخْمُودًا ۝ الاسراء : ۷۹)** و جای دیگر می گوید **(وَأَضْبِرْ عَلَىٰ مَا**  
**تَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۝ طه : ۱۳۰)**  
و جای دیگر می گوید **(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۝ الحجر : ۹۹)**  
و اینست راه و منزل و مقامات اولیا و بدین مقاماتها که درین ابواب یاد کرده  
آمد و هر که نه بدین راه برود در ضلالت است و شاخه است از بدعت کار دیورا  
متابعیت نباید کرد ورنج دین بیاید کشید و گنج بدست آورد و در خزینه نهاد  
آنگاه خود دانی که چه باید کرد و بدانچه گنج نامه کسی بر خوانی گنج دار  
نشوی ازین صد هزار حکایت آنروز بکار نیاید بیک ترب نخزند اما ازان همه  
گنج و خزینه یک دانک که به تو باشد چیزی فرا دهند و اگر نه غرور کس مخر  
و کس را غرور مده که جز حسرت و ندامت بار نیارد و ای دوستان نصیحت  
برادران خویش نگاه دارید و بهر رسانی فرا چاه مشوید که در چاه هاویه  
بمانید و سود ندارید و هر چه مرا بشما می باید درین جهان و دران جهان بمن و  
فرزندان من باد و بدین و بدنیای من باد نکنید ای عزیزان و برادران من که  
شمارا درین راه بس تجربه نیفتاده است پنجاه و آند سالست که مارا در کاری  
افکننده اند و چندان خیر و شر این راه بر ما کشاده اند که هیچ کسی را خود آن  
باور نباشد چه از ائمه و چه از مشایخ طریقت باشما می گویم و پرده خویش  
می درم نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید که

کسی از سر دعویٰ خویش نعره بزند و یا در میان حلقه آستین فرو افشاند یا سری در جنباند یا پای بر زمین زند یا عاو و عوی چند بکند یا گنج و گنج چند بکند این هرگز نه رسول صلی الله علیه وسلم کرده است و نه صحابه او حالت اولیا را منکر نیستم اما این نه حالت اولیای خدایست این نهاد هر دیو و دیو مردم است حالت اولیای خدای همچون باران رحمت بود بر هر که بارد او را ازان رحمت نصیب باشد اگر بر زمین بارد چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید که هر که فراوی رسد آسوده و خوش روح باز گردد و سیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید چه در کار دین و چه در کار دنیا دست و پای و چشم و زبان ایشان همه در بند عصمت حق باشد و هیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنانکه یاران رسول صلی الله علیه وسلم بودند هر جای که بودندی از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان همه ملل را نیک افتادی و سود داشتی چون در حلقه درویشان نگریم گویند ماراه ایشان میروم هر که ازینان که می بینید هر یکی زناری برمیبنند این نه راه ایشان است که می افتد هر که روی بحلقه ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی امروز هر که روی بحلقه ما می نهد و از دور فرامی نیوشد راست بدان ماند که گویا خراباتیست که همه سرمست گشته اند.

**حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم درویشی درویشانرا دعوت کرده بود مارا نیز خوانده بود چون درویشان جمع آمدند و خیره بکار بردند و دست فرا سماع کردند من برخواستم تا وضوی تازه کنم این میزبانرا دیدم در میان سرای می گریست گفتم ای درویش چرا می گری گفت می پرس چند گاه بود تا من برین خراباتیان امر معروف می کردم که در همسایگی من بودند امشب یکی ازین خراباتیان مرا آواز داد و گفت بیا من بیرون رفتم از دیگر نیمه کوی**

خرابات بود آن مرد خراباتی گفت بیا و فراشنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای تواند گرم تر و خوشتر است یا ازان این خراباتیان سوگند بر من داد که وا ایستاد و هر دورا فراشنو تا کدام بهوا نزد یکتراست چون بنیوشیدم آنچه در سرای من است بسی ازان خراباتیان خوشتر و بهوا نزدیکتر است این گریستن من ازینست گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است این میزبان سوگند عظیم بر من داد که فردا در سرای آی تا چیزی به بینی چون فردا در سرای رفتم همچنان بود که او گفت و چند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت بلکه این بسیاری بران مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست تر بود اگر می دانید که چنین است که بدین راه عقبه مرگ را باز نتوان گذاشت و توشه قیامت بر نتوان داشت فسادت تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والفاجر من اتبع نفسه وهواه و تمنى على الله المغفرة)** پارسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید خردمند وزیرك آن باشد که تن خود را در بند آرد و هر کاری که کند پس مرگ را کند و بد کار و فاجر متابعت هوای خویش کند و تمنی بر خدای عز وجل کند بآمرزش در روزگار پیشین آنکسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودند اکنون روزگار چنان گردید که بهوا پرستی پی رحمت چشم داریم مهتر صلوات الله علیه ازین چیز باز داشت **(ان اول شیء ترفع من هذه الامة الأمانة والخشوع حتى لا تکاد تری خاشعا)** گفت اول چیزی که از این امت بردارند امانت و ترسکاری بردارند تا چنان شود که ترس نیابد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **(یسخ قوم فی آخر الزمان من امتی قردة و خنازیر) فقیل وهم یشهدون ان لا اله الا الله وانک محمد رسول الله قال (نعم ویصومون ویصلون ویحجون) فیل فماباهم یا رسول الله قال (اتخذوا**

المغنیات والمعازف والدفوف وشرّبوا هذه الاشرّبة وباتوا علی هوهم  
 وشرّبهم فاصبحوا قد مسحوا قردة وخنزیر (پارسی خبر چنین باشد که  
 رسول صلی الله علیه وسلم میگوید بگردانند قومی را در آخر الزمان از امت من  
 بوزینه و خوک گفتند ایشان شهادت می گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله  
 گفت آری روزه میدارند و نماز می کنند و حج می گذارند گفتند یا رسول الله  
 ایشانرا چه رسدگفت فرا گیرند قوالون و سرودگویان از گنیزگان و غیر ایشان  
 وزدنیها از هر نوع می زنند چون دف و هر چه زدنیست و می آشامند ازین شراب  
 مسکر و شب گذارند بر هوای خویش چون زدن و آشامیدن و هو و طرب بدرستی  
 که بامدادی بود که ایشان بوزینه و خوک گردیده باشند شب گذاشتن بر چنین  
 بیان این بار آرد که می گوید بسیاری بنگریستم تا در هیچ کتاب چیزی  
 نیست که هر که سرود برگوید یا چیزی ازین که می زنند برزنند یا پای  
 فرو کوپند چند ثواب است هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که خدای را یاد  
 کند یا یکبار بگوید سبحان الله و الحمد لله و اگر بگوید لا اله الا الله والله اکبر  
 و اگر استغفار کند بسیار ثواب یا بد اما اگر مارا نه هوا و بطر گرفته است چرا  
 نه آن کنیم اما چون هوا از ما این میخواهد و متابعت هوا میکنم لابد چنین  
 باشد اما اگر متابعت فرمان خدای و رسول می کنی قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم (ذکر الله بالغداة والعشی خیر من حطم السیف فی سبیل الله)  
 پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید یاد کرد خدای  
 عز وجل در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر چیزی که همه  
 مفسدان بدان مفسد می شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند ما بدان

زاهد و ابدال شویم

مصراع:

فردات کند خمار کامشب مستی

من نمی گویم سماع درویشان حرام است اما این که می کنند نه سماع  
درویشان است بلکه سماع مفسدان است و هر که سماع چنین داند او نه  
درویش است و هرگز می شنیدی که درویشان اهل صفا این پیشه گرفتند  
و شب و روز درین فرا سر آوردند روا بود که درویشانرا از چیزها سماع افتد  
که دیگرانرا نیفتد و این مسلم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید  
و حکمت است و آن هم مسلم است و از شعر برخی هست که حکمت است  
و آن هم نیز مسلم است زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید (ان من  
الشعر لحکمة) وقال النبی صلی الله علیه وسلم (الكلمة من الحکمة بسمعها  
الرجل فیعمل بها او یعلمها غیره خیر من عبادة سنة) اکنون آمدیم باول  
سخن هر کرا درد راه گرفته است و میخواهد که بر سیرت رسول صلی الله علیه  
وسلم و صحابه او برود قناعت و تفویض و تسلیم و رضا بقسمت قسام و دائم بر  
اخلاق بسامان و بروضوء و تلاوت قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد  
کرد خدای بودن و راست کاری و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان  
از خلق بدی کوتاه داشتن و حرص دنیا و جمع و منع از دل بیرون کردن و بغض  
و حسد و عداوت مسلمانان از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن  
و همه اهل اسلام را در دل جای دادن و خصومت و مذهبگری و تعصب ناکردن  
و پسر این طریق استادان تامرگ آنگه اگر کسی را آن همایون از بالای سعد  
در پرد و او را ازین روزگار و ظلمات آن ستاند چنانکه دل وی ازین نوع که  
خلق درانند فارغ شود و او را محبت غالب پیدا آید که همه او را بیند آنگاه سماع  
این ابیات او را مسلم گردد و اگر داند که چه می شنود اما چون این سخن  
بردام بنسد و زنیذیقی خویش دران میان تعبیه کند بنگر اگر دنیا دوست می  
دارد همه زرق و دروغ و نفاقست و همه حالش محالست و اگر در دل حب دنیا  
ندارد و بقسمت قسام قانع است و از گفتار و کردار تو فارغ است خاک پای وی

سرمه چشم کن که هنوز به ارزد اما اندرین راه درویشان قومی نا جوانمردان  
در آمدند و اهل صلاح را بدنام کردند و راه زندیقی و اباحت گری  
بردست گرفتند و خود را در میان امت محمد صلی الله علیه وسلم پراکنده  
تاراه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از درویشی محقق کسی سخن  
گوید نه بحرمت که زبانش در ساعت لال گردد و دینش بزوال آید اما در  
میان هر قومی از مسلمانان گروهی نا جوانمردان در افتادند که خرابیء دین و  
دنیا از ایشانست درست بیش است ازین قوم که مرا تجربه افتاده است باین  
سخن نه پوستین کسی می درم که بتجربه بوده امت پنداشتم که از آن هر یکی  
چون زاهدان کوه لبنانند چون يك چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم زیتهار  
ای برادران و عزیزان من که هر کرا نیازموده باشید نه بدین ونه دنیا بریشان  
هیچ تکیه مکنید که هر دو بر باد دهید و دست از شریعت باز مدارید اگر چه  
يك چیز باشد و هر که از وی ترك شریعت به بینید باوی صحبت مدارید اگر  
چه يك بار به بینید هر که امروز ازین قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد و ایشانرا در  
سرای راه داد دین و دنیا بزبان آورد و هذه النصیحة اگر خردمندید این بسنده  
است اگر نیستید این و مانند این فائده نخواهد بود هر که بقول خدای و رسول  
راه نخواهد برد بهیچ چیز همراه نبرد هوای او بر عقل او غالب است ازو بهی  
نیاید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما من مؤمن الا هو یعارض فی کل  
صباح عقله هواه فان غلب عقله هواه فیومه یوم صالح وان غلبت هواه  
عقله فیومه یوم سوء) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم  
می گوید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او با هوای او  
اگر عقل او هوای او را غلبه کند آنروز او را صلاح و خیر باشد و اگر چنان  
باشد که هوای او عقل او را غلبه کند آنروز بر او نه نیکو باشد اکنون می نگر  
با خود هرگز يك روز دیدی که علم و عقل تو بر هوای تو غلبه کردست اگر نه

آنستی که هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا قرآن و اخبار رسول و حکمت حکما و وعظ واعظان دست بیاید داشت و سر و رخ و زلف و خال جانان باید کرد و گفت که ما را ازین راه می کشاید اینست تمام احمقانی که مائسیم که این کنیم و این جوئیم و این خریم و این فروشیم و بدین پی بریم این خبر فراشنو تا بدانی که ترا افتد آنکه می باید کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (اتانی بکتاب فی کتف) فقال (کفی بقوم حقاً ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم) فانزل الله (أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم \* عنکبوت : ۵۱) پارسی خبر چنین بود که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید پیامد بمن و بیاورد بمن کتابی در کتفی پس رسول صلی الله علیه وسلم می گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان بکتاب دیگر جز از کتاب او و سیرت او پس آنکه خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد (أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب) این بسنده است ایشانرا آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمد این کتاب چون قرآن تا می خوانند بریشان این عظیم تازیانه است که ما را زده اند خاصه این قوم را که دعوی می کنند که ما را ازین آیات چیزها روی می نماید در راه خدای که از قرآن می ننماید هان ای ناجوانمردان بخرد باشید که نمی دانید که چه می کنید و چه می گوید قال النبی صلی الله علیه وسلم (الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن ولا تجاور الجاهل هجران الاحق قربان عند الله) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید مردمان دُو اند مؤمنانند و نادانان اند مؤمنانرا میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و بانادان مپیوندید و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از احمق بریدن سبب قربی باشد بنزدیک خدای تعالی هر که او بخود نشاید بتو هم نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بسر هوای در داده باشند و هر که

با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که (من تشبه بقوم فهو منهم) ما آنچه دانستیم بگفتیم و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم هر که کار بندد سلامت یابد و هر که نه بندد او خود داند انشا الله تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کند قال رسول صلی الله علیه وسلم (علامت حب الله حب ذکر الله و علامت بغض الله بغض ذکر الله) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که علامت دوستی و خدای دوستی یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی دیانت زلف و خال و سیم بر و بادام چشم بر راه خدای چه ماند هر که این و مانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن. از کفر گفتن و از تشبیه کردن راه خدای می یابی؟ از آنست که چندین راه یافته ای و بمنزل رسیده ای مکنید ای مسلمانان و بدانید که دزدان دین حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان با ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند و هذه النصيحة و بالله العون و التوفيق.

## باب هفتم

اندربیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت

شیخ الاسلام قدوة الأبدال قطب العالم حجة الحق علی الخلق الحاکم العدل فی بلاد الله ابو نصر احمد بن ابوالحسن التامی الجامی قدس الله روحه العزیز گوید که راه صدیقان و ابدالان و زاهدان بحقیقت نه اینست که قومی میگویند و می پندارند زاهدرا سه مقام است و جمله علما و مردمان که در زهد سخن گویند از مقام اول می گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده اند او هم صدیقست و هم ابدال و شرح این مقامات در کتاب انس التائبین یاد کرده آمده است

هر چه در بندگی و راه خدای می باید اورا بداده اند او خورشید زمانه  
خویش است همچنانکه ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جمله اهل  
عصر را دل بنور آن قوم نورانی گردد و همه برکتهای روی زمین از ایشان  
باشد و همه عذابها و فتنها خدای عز و جل به برکت انفاس ایشان بر گرداند و  
این به بسیاری علم و عبادت نباشد بلکه بفضل و کرم خدای عز و جل و  
بدوستی او و حلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عز و جل  
باشد چنانکه خبر بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم (یخرج قوم فی  
آخر الزمان انا منهم وهم متی و ان عامتهم اولیاء الله) قبل هل لهم علامة  
قال (نعم لیسوا بکثیری العلم و لیس عندهم من کتاب الله کثیراً یتعلمون  
القرآن علی کبر سنهم و یتعلمون بالحیلة من حلاوة القرآن و ان الايمان  
و السنة اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی یرضی الله بالبشری و یرضی  
بماهم فیہ و یحشرهم یوم القیامة فی زمرة الانبیاء و یرزق العباد بهم و یرفع  
البلاء بهم) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید  
بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من اند و من از ایشان و بدرستی که  
عامه ایشان اولیای خدای عز و جل باشند گفتند یا رسول الله هیچ نشانی باشد  
ایشانرا گفت باشد نه علم بسیار باشد و نه قرآن نیز دانند بیاموزند قرآن را  
ببزرگی یعنی پیر آموز باشند و کتاب خدای عز و جل می آموزند بحیلت ازین  
حلاوت که ایشانرا از قرآن خواندن باشد و ایمان و سنت در دلهای ایشان چنان  
باشد که چون کوههای بیخ آور سر افراشته خدای تعالی برانگیزاند ایشانرا  
ببشارت و بفرستد بمردمان ایشانرا ببشارت دادن و بهره ایشان دران باشند  
خدای تعالی بدان از ایشان خوشنود باشد و روز قیامت ایشانرا برانگیزاند در زمرة  
پیغامبران و بندگانرا روزی دهد بسبب ایشان و بلاها از میان خلق بردارد  
بسبب ایشان قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ان بدلاء امتی لم یدخلوا

الجنة بكثرة صلوة ولا صيام ولكن دخلوها برحمة الله وسخاوة النفس و  
الرحمة بجميع المؤمنين) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم  
مى گوید بدرستی که ابدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاریء نماز و  
روزه بلکه در بهشت شوند برحمت خدای عزوجل و بجوانمردی که در بن ایشان  
نهاده باشند و برحمت و بشفقت که ایشان را بر خلق خدای عزوجل باشد  
خاصة بر مؤمنان وقال النبی صلى الله عليه وسلم (ان الله تعالى عبداً ذكراً لله  
برؤیتهم وهم اولیاء الله الذین لا خوف علیهم ولا هم یخزنون) پارسى خبر  
چنین باشد که رسول صلى الله عليه وسلم مى گوید بدرستی که مرخدای را  
عزوجل بندگانشند که چون کسی ایشانرا به بیند خدای عزوجل یاد آید بدیدار  
ایشان و ایشانند اولیای خدای عزوجل آنکسانی که حق تعالی ایشانرا میگوید نیست  
برایشان همتی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر وقال النبی صلى  
الله عليه وسلم (ما عبد الله بشيء افضل من الزهد فى الدنيا) گفت هیچ  
کسی عبادتی نکند خدای را عزوجل فاضلتر از آنکه در دنیا زاهد شود زهد در  
دنیا کار بزرگست و سخت ممدوح همچنانکه دوستیء دنیا بغایت مذموم است  
زهد نیز بغایت ممدوح است هر که او را این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از  
پیغامبران هیچ کس بفضل و درجه وی نباشد زیرا که همه چیزها او را جمع  
باشد چون این سه مقام او را جمع آمد مرد درجه ابدالان و صدیقان یا بد که همه  
را از و نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد او را  
برنگ خویش گرداند و بحری گردد که مردار او همه حلال باشد و جانوران او همه  
از عجایب باشند ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر در  
قیمتی باشد اما کرانه آن هولناک باشد آنجا منزل نشاید کرد که در خون  
خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و در آن تصرف نباید  
کرد و این نباید بود و بی زورق و بی کشتی در وی نباید رفت و اگر لابد بر

دریا گذرمی باید کرد بی ملاحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا با تضرع باید بود تا باشد که سلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و بجای خویش بماند و یا طبعش نگردد و پا رنگش نگردد بهمه حال اثری دروی پیدا آید مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن خو کرده بود آنگاه او را کم زیان دارد برادران و عزیزان من بدانید که مقصود ازین فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیراسته که سخنی چند پیاموختند و در راه خدای عزوجل دوکانهها بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای بر هیچ خبری اند و هر جای که ازین نوتائبی قصد راه خدای کند از آن چند دیو برده بیایند و به پیری بنشینند یکی قطبی نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عزوجل تاریک گردد و همه راه روند گانرا از کار خدای تعالی سیر کردند مگر از چنین قوم در راه اولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید این همه که شما می بینید که قومی می کنند آن همه از نادانی و بیخبری می کنند و فرمان شیطان می کنند کسی که چندان بوالعجبی بکند و چندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دور کعت نماز نداند کرد و الحمد راست بر نتواند خواند و در خانه خویش نداند که چون می باید زیست و چندان ژاژ تواند خایید و پای سربیک دینار زر در نتواند نهاد این کس که او را متابعت کند هزار بار ازو احقتر است و غافلتر است اکنون این فصل بشنونیکو ازین همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

**فصل: بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدا را عزوجل نشانها است که لایذ بیاید دانست تا راه خدای عزوجل درست آید اگر کسی را میخواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا نی آن نشانها از وی طلب کن اگر بازیابی آنگاه مرد در راه خدای عزوجل درست**

است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عزوجل خویشتن را مدهنت  
کردن از عقل نباشد هم این نشانها از خود بازجوی اگر بازیابی در خود خُتْكَ  
ترا و خنك آنرا که با تو صحبت دارد اکنون اول باری چنان باید که خدای را  
برای خدایی پرستی باخلاص و صفاوت چنانکه در کاری که می کنی هیچ  
ریا نباشد زیرا که هر چه دران ریا باشد خدای عزوجل نپذیرد چنانکه خبر  
بدان ناطق است قال النبی صلی الله علیه وسلم قال الله عزوجل (انا اغنی  
الشركاء عن الشرك فمن عمل لی عملاً و اشرك فیہ غیری فانا منه بریء و  
هو للذی اُشْرِك) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می  
گوید که خدای عزوجل فرمود من بی نیازترین شریکانم از کارهای بانبازی  
پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او دران انباز کند کسی دیگر  
را با من من از آنکار بیزارم و آن کار آن شریک راست پس چون حق سبحانه و  
تعالی از کار بانبازی بیزارست در کاروی شریک شرط نباشد چون کار  
باخلاص کردی چنان باید که آن کار بفرمان خدای و رسول باشد نه بفرمان  
دیو و دیومردم و از هر چه ترا نهی کرده اند ازان پرهیز کنی تا ازان قوم باشی  
که میگوید (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَتَهْرِي فِي مَقْعَدِ صَدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ  
القمر: ۵۳-۵۵) وهر نیکی که خدای عزوجل وعده کرده است نه ناپاکانرا  
وهر جائیدانرا زیرا که هر که او باهر کسی نشیند و ازهر جوی آبخورد هرگز  
احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد دیگر چنان باید که با هر که  
نشینی ببدیء او اقتدا نکنی به نیکیء او اقتدا کنی و هیچ کسی نباشد که  
نیکی و بدی دروی نباشد مهتر صلوات الله علیه می گوید (خُذْ مَا صَفَا وَ  
دَعِ مَا كَدَرَ) دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار  
دین بمرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند دیگر با مردمان خلق نیکو ورزید  
و معاملت چنان کنید که اگر ایشان باتو کنند روا داری دیگر چون در دل خود

دوستی و دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در چوالم غرور و پنداشت  
خود نشوی که هم بران بمانی و هرگز بهیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و  
دوستان خدای عزوجل دیگر گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که  
چون این دو راست نباشد هیچ کار راست نباشد دیگر دست و پای و فرج  
و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستیا نگاه باید داشت که هر یکی دری  
است که فتنه درآید ازین درها و بدار الملك شود و دار الملك را بهم برآرد و  
مشوش گرداند و دار الملك در دنیا دل اولیای اوست چنانکه می فرماید  
(قلوب احبابی دارملکی) و اگر چه این همه اندامها بهر جای می روند چون  
دل بجای باشد تدارك توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فائده ندهد  
چنانکه خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان فی الجسد  
لمضغه اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و  
هی القلب) پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید  
بدرستی که در تن هر کسی پاره گوشت است چون آن پاره گوشت بصلاح  
باشد هفت اندام او بصلاح باشد چون پاره گوشت تباه باشد همه تن وی تباه  
باشد و آن پاره گوشت دل است و پاسبانیء دل فریضه است زیرا که دل  
نظاره گاه حق است نظاره گاه حق را از خاشاک و سواس خالی باید داشت تا  
حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان لله اوانی و احب  
آنیة الله الیه مارق منها و صفا و آنیة الله فی الارض قلوب عباده الصالحین)  
پاری خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید بدرستی که  
مرخدای را عزوجل آنیه ها است و دوستر آنیه خدای عزوجل بدو آنست که  
نیکتر و صافتر باشد و آنیه خدای عزوجل در روی زمین دل دوستان اوست  
که ایشان مصلحان باشند دلهای ایشان بنزد خدای عزوجل قدری و منزلتی  
تمام دارد و آن صفاوت و رقت ازان باشد که در ان دل نه حسد باشد و نه کینه و

نه دوستیء دنیا و نه حرص و نه دوستیء خلق و نه فضول و نه امل و نه طلب  
 جاه درین همه زاهد باشد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (ما عبَدَ اللهُ  
 بشیء افضل من الزهد فی الدنیا) پاریسی خبر چنین باشد که رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم می گوید هیچ کسی خدایرا عزوجل عبادت نکند فاضلتر از آن  
 که در دنیا زاهد شود و لابد چنین باشد چنانکه رسول صلی الله علیه وسلم می  
 گوید (رأس کل طاعت الحب فی الله وحب أولیاء الله و البغض فی الله)  
 دنیا دشمن خدایست و هرگز با دوستیء دشمن کسی دوستیء آنکس راست  
 نیاید پس همه حال هر که دعویء دوستی خدای عزوجل می کند باید که  
 هر چه حق دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آنکس هم  
 دوست دارد و مردمان در مثل گویند :

بیت

هر که با دشمن من دوستی آغاز کند  
 در وحشت که فراسته بود باز کند

قال النبی صلی الله علیه وسلم (ازهد فی الدنیا یحبک الله و ازهد فیما ابدی  
 الناس یحبک الناس) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم  
 می گوید زاهد گرد در دنیا تا خدای عزوجل ترا دوست دارد و زاهد گرد از  
 آنچه در دست مردمانست تا ترا دوست دارند قال النبی صلی الله علیه وسلم  
 (إذا اراد الله بعبد خیراً جعل فیہ ثلاث خصال فقهاً فی الدین و زهداً فی  
 الدنیا و بصره بعیوبه) پاریسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم  
 می گوید هر آنگاه که خدای عزوجل به بنده ای خیری خواهد سه چیز بدهد  
 اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند او را بعیب او و یقین می باید  
 داشت که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم نافع  
 و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است هر که خدایرا عزوجل بچاشت

و شام باور داشت این همه از وی باور داشت و هر که بچاشت و شام باور نداشت مگر ویرا بهیچ چیزی باورنداری که همه باد است و غرور قال النبی صلی الله علیه وسلم (ما من عبد زهد فی الدنيا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره بعیوب الدنيا و دوائها و اخرج منها سالماً الی دار السلام) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید هیچ بنده نیست از بندگان خدای عز و جل که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عز و جل حکمت در دل او برویاند و آنرا بزبان او می راند و او را بینا گرداند بعیب دنیا و درد آنرا و داروی آنرا بدو نماید و او را ازان بیرون آرد و می برد تا بهشت ای دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می باشید بدین سبزه او غره مشوید که او چون من و چون تو بسیاری یاد دارد و بر باد داده است و بر خواهد داد.

بیت:

ای دل بچه زهره خواستی یاریرا ★ کو چون تو پیاد داده بسیاری را

رعایتها و اسباب دنیا که ما بر ساخته ایم و کار خدای عز و جل بردام بسته ایم که ما دوستان خداییم و این همه برخلاف قول خداست هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای باشد چنان که خبر بدان ناطقست قال النبی صلی الله علیه وسلم (ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوته و ابغض ان یسألنی و یدعونی و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه المصیبات و انی احبه و احب صوته و احب ان یسألنی و یدعونی) پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید که خدای عز و جل چون بنده دشمن دارد بفرستد بسوی او فرشتهی را و گوید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می خواهد بدو می ده که من او را دشمن می دارم و

آواز او دشمن می دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عزوجل بنده دوست دارد فرشته را بفرستد و گوید پیوسته کن برین بنده من بلاهای متواتر تا او بمن نالد و مرا میخواند که او را و خواندن او را دوست دارم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم (إذا أحب الله عبداً ابتلاه وإذا أحببه الحب البالغ اقتناه) قيل يا رسول الله وما اقتناء قال (لا يترك له مالاً ولا ولداً) پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می فرماید چون خدای عزوجل بنده را دوست دارد او را به بلاها مبتلا کند چون آن دوستی بحد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء کند او را گفتند یا رسول الله اقتناء چه باشد گفت او را نه مال ماند و نه فرزند نشان دوستی حقیقی اینست که گفته آمد اگر امروز کسی را که در کوی توبه آمد یک تایی نان زیان شود ازین صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی بدل قفای فلانست که می خوری چون راه روندگان چنین شدند و راه بری با چنین قوم افتاد لا جرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می آمد ازین صد هزار حال محال در قیامت و در حلقه درویشان و محققان بیک جو نخزند و چندان نمند تر گردن ایشان زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند می پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده اند و لیکن مرد کور و کور و مُبْرَسَم هیچ تمییز نتواند کرد در هیچ نوع و کربهیج حال فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد و مبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لا جرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می ندانند و حلوا از آلوا و راه از بی راهی و هر یکی چندان دعوا دارند که لا تسأل زنهاری ای برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه باخلاص کنید و در کار خدای تعالی بقول هر کسی کار مکنید و از راه شریعت دست باز مدارید و بقول خدای و

رسول کار کنید تا زود بمنزل خواهید رسید و در چاه حیرت و زحیر گرفتار نمائید  
و بقرائی هر نااهلی و بی علمی و بی معرفتی فریفته مشوید قال النبی صلی الله  
علیه وسلم ( اکثر منافقی هذه الامة قرائها ) پارسى خبر چنین باشد که رسول  
صلی الله علیه وسلم میگفت بیشتر از امت من که منافق باشند قرایان باشند و قال  
النبی صلی الله علیه وسلم ( استعیدوا بالله من جب الخزی ) قبل یا رسول الله  
وما جب الخزی قال ( واد فی جهنم اعدت للقراء المرأین ) پارسى خبر چنین  
باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید باز داشت خواهید از خدای عز  
وجل ازان چاه خواری گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست گفت وادی  
است در جهنم ساخته اند قرایان و مرأیان را که کار بروی و ریای مردمان  
کنند و قرایی می کنند و خود را بقرائی بر خلق می بندند آن کارهای آراسته و  
آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیا است نه از کار دین پیغامبر صلی الله علیه  
وسلم می فرماید ( انا و اتقیاء امتی براء من التکلف ) من و پرهیزکاران امت  
من از همه تکلفها برائیم و قال النبی صلی الله علیه وسلم ( لتأتینکم من بعدی  
دُنیا مجللة تاكل ايمانکم كما تاكل النار الحطب ) پارسى خبر چنین باشد  
که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید زود بود که بیاید پس مرگ من  
دنیاى آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنانکه آتش هیزم را  
بخورد اما این همه اخبار و روایات و علم و تجربه بیان کردیم تا مگر یک نیازمند  
برین راه برود و مقصود او حاصل گردد و بحقیقت می دانم که هر که را  
ابلیس از راه ببرده است یکی باز نیاید و بدین سخن خندد و لیکن این ازان  
کفر ریزهای دیگر است قال النبی صلی الله علیه وسلم ( أتدرون ای اهل  
الایمان افضل ایماناً ) قالوا الملائكة قال ( هم كذلك بل غیرهم ) قالوا من هم  
قال ( هم اقوام یأتون من بعدی هم فی اصلاب الرجال فیؤمنون بی ولم  
یرونی و یجدون الورق المعلق و یعملون بما فیہ فهم افضل اهل الایمان ایماناً )

پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم پرسید از یاران مهاجر و انصار گفت شما دانید تا از اهل ایمان ایمان که فاضلتر است گفتند ایمان فرشتگان گفت این خود هست بجز از ایشان می گویم گفتند ایشان که اند یا رسول الله گفت ایشان گروهی اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند بما ایمان آرند ما را نادیده و بیابند کتاب خدای عز و جل ورق معلق که هر کسی خبری می گویند ایشانرا ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان اند از اهل ایمان که ایمان ایشان فاضلتر است اکنون اگر برادران و دوستان ما می خواهند که ازین زمره باشند دست بقرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتارهای نابکار و بدین آهنهای سیم اندود غره مشوید که آنرا هیچ اصلی نیست ما ازین بسیار تجربه کردیم بجز حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می کند که دران نشست و خاست شریعت و حل و حرمت نباشد آن همه از نهاد اهل هوا و بدعت و ضلالت و دیو و دیو مردم باشد ازان حذر باید کرد که دران هیچ فایده نباشد نماید ولیکن نیاید چنانکه حق سبحانه و تعالی می گوید قول الله جل ذکره (کسر اب بقیعة بحسبه الظمان ماءً حتی اذا جاءه لم یجدہ شیئاً النور : ۳۹) هر که میخواهد که از عمر و روزگار خود بر خوردار گردد او را در همه ایام خود هر چه می کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از روزگار خود بر خورداری یابد و آنچه اصل است تائید چند یاد کرده آید تا بدانند و کار کنند و از توبه و عبادت عمر خود بر خوردار گردند انشاء الله تعالی.

**فصل آخر** بدانید برادران و عزیزان من که هیچ کار و هیچ چیز نیست که نه آن کار و آن چیز را نفع و ضرر است هر که نفع و ضرر آن کار از هم باز نداند هر گز نفع آن نیابد چون کسی را یار و قرین نیک افتد فراخور باشد و زود بمقصود رسد و از حدیث نشست و خاست که قومی با

یکدیگر می نشینند چاره نیست که آدمی را از هم نفسی چاره نیست زیرا که پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود و هرگز ممکن نیست که کسی در دنیا جنایی خواهد یافت خوشتر و خرمتر و دلکشای تر از بهشت چون آدم را در آنجا مونس می بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید ما را به هم نفس نیاز نیست چون چنین است لابد از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست اکنون سخن اینجاست تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنانکه از آن آدم کرد صلوات الله علیه آدم از خدای تعالی مونس می خواست خدای تعالی حوا را از پهلوئی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد و صفت آدمی چنین است که بی مونس زندگانی نتواند کرد لابد هم قرین بناید و قرین شاخی باشد از مرد و هر کرا قرین نیک آمد سعادت دو جهانی او بر آمد و هر کرا قرین بد افتاد هلاک از روزگار او بر آمد پس حمد باید کرد با قرین نیک و نشست و خاست تو بانیک مردان باشد تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد باشد می باید گفت **(بالیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین)** هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید و هر نیکویی که یا بد از قرین نیک یابد و قرین نیک و بد در اصل و نسب و خویشی و قرابتی نبسته است زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که با حوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا بکجا افکند و آن سگی که با اصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که بسبب اویقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشانرا یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد چنانکه در مصحف مجید می گوید **(سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ۗ وَالْكَهْفُ** **: ۲۲)** الی آخر القصة قرین نیک مرد را از درکات بدرجات رساند و قرین بد از درجات بدرکات رساند پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می نشینی

چون می نشینی و با هر کسی نشینی و با هر کسی قرینی نکنی و با هر که سخن  
گوی بر مقدار فهم و عقل گویی مکابره نکنی و راز خود با هر کسی نگویی و  
بسختن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان بیاید نگریمت و نه در احوال  
ولاف ایشان و هر که او بخویشتن نشاید از و حذر بهتر بود و اگر تقدیر کنم  
که قرین بد بکسی افتاد اگر او را برنگ خود تواند کرد نیکو باشد زیرا که جمله  
مشایخ طریقت همه مفسدان و رندان و دزدان را و مبتدعانرا و کمراهان را  
برنگ خویش کردانند و اغلب مرذبان خدایرا رنگی و بویی باشد که هر که آن  
رنگ و بوی بشنود و به بیند هم از آن قوم گردد اما چنان باید که بر پنداشت این  
کار نکنند که آنگاه همچنانکه در مثل گویند

**مصرع:**  
خر شد که دو شاخ آرد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد نه در آن کوشد که ترا از راه ببرد بی عقلی نباید کرد و حذر  
باید کرد پیش از آن که ترا هلاک کند اما بدانکه اکنون خود قرین بد کیست  
و نشان او چیست و قرین نیک کیست و نشان او چیست هر قرینی که تو او را  
بینی و با او نشست و خاست کنی که خدای و یاد کرد خدای را بردل و زبان  
تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک است و هر که با او نشینی و او را بینی که  
خدای و یاد کرد خدای بردل تو فراموش کند بحقیقت بدان که او قرین  
بداست از و حذر بشاید کرد و این اصل بزرگست در شناخت قرین نیک و بد  
اکنون باز آمدیم بدین طریق اهل صلاح و نشست و خاست در ایشان و کسی  
که وی زاویه داری کند اول باری بدانکه زاویه داری کسی را مسلم شود  
که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ بود و تلخ از شیرین  
باز داند و شور از ترش باز داند و بوی خوش از گند و حق از باطل و سنت از  
بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاک از پلید باز شناسد و طاعت از

معصیت و خیر از شر بداند آنگاه در زاویه باز کشاید تا هر مسافری از هر قوم و هر طبقه که رسند بیاسایند سخت نیک باشد و هیچ کار فاضلتر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و اهل صلاح باشد و اگر کسی در سرای باز نهد تا غربا و مسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن مرد که در سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که در سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران چنان باید که جوآنمرد و سخنی طبع باشد و هر که در سرای وی شود از بهر نان پرده او ندرد و به مهمان هیچ طمع نکند و چیزی که ویرا لابد بکار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد زیرا که هر که می آید روزی خویش می خورد و بدانکه روزی کسی بردست تو بدو رسد پس منتی بروی نتوان نهاد و چنان باید که خود را جز جمالی نداند و اگر نه چنین باشد او را در سرای باز نهادن مسلم نیست و چنان باید که از بهر نانی که یکسی دهی او را بسیاری رنجه نداری و از هیچ نوعی بروی منت نهی و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکنی و آن خویش نیز در سر او نکنی و چون بر راه راست باشی سخن هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمانی نباشد که او بیک تان نیرزد هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردمی که بتوانی کرد دریغ نباشد و هیچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان دریغ نباید داشت چون در سرای باز نهادی بهر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مهمان نگاه باید داشت که ذخیره ایست که بردست مهمان بدان جهان می فرستی و آنکس امین تست امین خود را و حال و بقال خویش را نیکو گسل باید کرد تا فردا آن امانت نیکو باتو رساند و هر دو تن که با یکدیگر نشست و خاست می کنند یقین می باید دانست که هر دورا در قیامت از حق یکدیگر پرسند هم از گفتار و کردار و از بد و نیک هیچ ضایع نخواهد بود هر چه می کنند و می گویند همه بریشان می نویسند

چیزی چنان باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت تشویر نیابند تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می نشینند و سماع میکنند و بآن مشغول می باشند بنگر تا ایشانرا آن مسلم هست یا نبی بحقیقت بدانکه هر درویشی که او را محبت غالب نگشته است که از هوا بسته است و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است او را سماع مسلم نیست که از بهر آن می گویم تا چنین کسی نباشد او را سماع نگردد زیرا که چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بیند و همه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه از او شنود اگر بیت گوید و اگر شعر گوید او را دل بهیچ چیز دیگر مشغول نشود مگر بمحبت خویش ازان می گویم که او را سماع مسلم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا و سیم بر و لاله رخ و شکر لب و بادام چشم این و مانند این هرگز مسلم نگردد و هر که ازین نوع چیزی بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کفر است و تشبیه البته این و مانند این نشاید گفت و ازین چیزها که می زنند هیچ مسلم نگردد که سر از بند شریعت بیرون برد و اگر نه بهیچ حال مسلم نگردد و هر چه کنند همه را استغفار حاجت باشد و اگر نکنند و استغفار لازم نه بینند شاخست از ضلالت اما اگر کرده شود و استغفار بر آن واجب بیند با استغفار نیکو شود و در اصل می نگردد هر چه رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه او نکرده اند نباید کرد و اگر کنی استغفار بر آن واجب باید داشت و اگر نه شاخی عظیم است از بدعت اما آنکسانی که ایشانرا محبت غالب گردد ازان ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر دران کارهای وی بعضی تقصیر افتد معفو عنه باشد کسی که دیویا پری سایه بروی افکنند قلم فتوی از وی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که

ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز باوی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هر که اینسخن بر دام بندد و نه این باشد زود بمقام صدیقی رسد اما اگر این بود زود بمقام صدیقی رسد و هرچه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گردد آن نگردد و چنان باید که درویشان که چون بحلقه نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا باصحابه رسول صلی الله علیه وسلم مانده کرده باشند نه از بهر بطر و سماع هوا آمیز اما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد از سر آن حالت نعتی بر گویند که با حالت وی راست آید و باحوال وی ساخته باشد آن زیانی ندارد زیرا که جمله مشایخ آن روا داشته اند و کرده اند آنچه قومی بنشینند و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسماع و بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و خاست همه در سرود گفتن و دف زدن و بالش زدن فراسر آرند این هیچ کس از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلم نداشته اند خاصه هر کرا باشد در حلقه درویشان نشانند و وقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی بنظاره و برخی خود دعویء آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان بهم در یک خانه آینده و خود را محرم یکدیگر دانند البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریق درویشان چنان نباید کرد و رضا نباید داد که بکنند که آنجا فرقه‌ساده‌ها بسیار تولد کند این راه درویشان با قومی نا جوانمردان افتاد خراب کردند هر جا که ازین کاهلی بی دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود درین راه درویشان آمدند و هر کسی مرقعی در بر افکندند و خود را درین قوم بستند که این عالم درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی نهایت هر ناپیراسته و ناتراشیده روی بآستانه دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما ازیشانیم و هم ازین ناکسان قومی به

پیری نشستند و بر هر یکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر  
می آیند و مثنی حکایت‌های بدروغ فرا یافتند و ازین شهر بدان شهر و ازین ده  
بدان ده و ازین پیر بدان پیر و ازین زاویه بدان زاویه آمد و شد فرا گرفتند  
و اسلام را خراب کردند و این همه از زاویه داران جاهل افتاد است در میان  
درویشان که باز با کوف دریک آثانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین  
پارسیان شد و مصلحان اگر بدین کوی فرو شویم این را پایان نیست اما اگر  
دوستان ما را می باید که از زمره درویشان باشند چنان باید که با هر کسی  
نشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا بخود راه ندهند که نه  
آزموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و  
در راه دین و شریعت اقتدا بعلمای محقق متقی متوکل کنند از اهل مجاز و زیغ  
و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا با اهل صفة و درویشان رسول صلی  
الله علیه وسلم کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر از آن درویشان رسول صلی  
الله علیه وسلم از خدای عزوجل نخواستی که (اللهم احیني مسکینا و امتنی  
مسکینا و احشرنی یوم القیامة فی زمرة المساکین) پس درست شد که  
بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریقها طریق فقر بران بیاید رفت و  
از هر کسی چیز نباید شنید و بر راه هر کسی نباید رفت و گرد هر محالی نباید  
گردید و از هر که حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای بدروغ غره نباید  
شد و از آن کسانی که درین شیوه باشند هر چند دور تر توانی بود سودمند تر  
باشد زیرا که آن حالهای محال بدروغ مردم فریفته کند هر عاقل که در آن نگردد  
گوید بهمه حال چیزی است که این کس می کند اما آن حال که راست باشد  
خود همه را برنگ خویش کند و هر گاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق  
خواهند که ساعتی بایکدیگر بنشینند چنان باید که بحرمت و شفقت نشینند و  
بر یاد کرد خدای عزوجل و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند

بباید کوشید تا هیچ نا محرمی را آنجا نگذارند و اول بقران خواندن ابتدا کنند و باخر ختم بقرآن کنند و از ابیات و اشعار چیزی برخوانند که اگر کسی را برحق سبحانه و تعالی سماع کند کافر نگردد و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و احوال او بنشوند و اگر کسی را جامه خرقة شد ملک وی ازان بر نخیزد در جامه او تصرف نکنند مگر او در کار ایشان کند و اگر جامه کسی مخروج شود بستم از وی نبه کشند که ملك تو ازین بر خواست و این ازان درویشان شد آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد و اگر کنند حرام است و بالله التوفیق تم تحریر الکتاب بعون الله و حسن توفیقه فی اواسط شعبان سنة ستة و ثلاثین و ثمانمائة. تاریخ تحریر ۸۳۶ هـ ۱۴۳۳ م.

### مکتوب هفتاد و یکم

نقطه دایره هدایت و سداد مرکز مهبط ولایت و رشاد هادی مصالح صلاح مبدأ و معاد متکاء اصحاب اعتماد و ارباب استناد غفران پناه رضوان دستگاه مروج طریقه یقین شیخ سیف الدین بن عروة الوثقی محمد معصوم و نبیره امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس الله تعالی اسرارهم العلی فرماید که: (... فی (غایة العَمَالِ) الذِّكْرُ الَّذِي لَا تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ يَزِيدُ عَلَي الذِّكْرِ الَّذِي تَسْمَعُهُ الْحَفَظَةُ سَبْعِينَ ضِعْفًا رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْاِيْمَانِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا اذْكَرُوا اللهَ حَامِلًا قَبْلَ وَمَا الذِّكْرُ الْحَامِلُ قَالَ الذِّكْرُ الْخَفِيُّ. ابن المبارک فی الزُّهْدِ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حَبِيبٍ مُرْسِلًا خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي. رَوَاهُ أَحْمَدُ فِي صَحِيحِهِ عَنْ سَعْدِ قَالَ اللهُ تَعَالَى (مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي قَلْبٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي قَلْبِ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَأَطْيَبُ) رَوَاهُ ابن ابی شَيْبَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ... در طریقه ما مدار وصول بدرجه کمال مربوط برابطه محبت است به شیخ مقتدا. طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوض و برکات از باطن او می نماید و بمناسبت معنویه ساعة برنگ او می برآید. گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنا فی حقیقی است ذکر تنها بی رابطه مسطوره و بی فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است لیکن غالباً مشروط برابطه محبت و فنا در شیخ است آری این

رابطه تنها با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ بی التزام طریق ذکر موصل  
 است و در سلوک و تسلیک اختیاری که به طرق دیگر وابسته است مدار کاربرد  
 وظائف و اوراد و اذکار است و بنیاد معامله بر ریاضات و اربعینات و به پیر  
 طریقت به این مثابه رجوع نیست. و درین طریق که طریق صحابه کرام است  
 علیهم الرضوان افاده و استفاده انعکاسی است صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب  
 کافی است و وظائف و اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات است. صحبت  
 خیر البشر علیه و علی آله الصلوة الزاکیات و التسلیمات و التحیات النامیات در  
 حصول کمالات به شرط ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود. لهذا راه وصول درین  
 طریقه اقرب گشته است و در اخذ فیوض و برکات از شیخ کامل مکمل کهول و  
 صبیان و شیوخ و احواء و اموات برابر اند ریاضت درین طریق عالی که متضمن  
 اندراج نهایت است در بدایت اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت  
 نامرضیه. طریق ما طریق دعوتی اسما نیست اکابر این طریق استهلاک در مستی  
 این اسما اختیار فرمودند. از نسبت این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک  
 نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است استماع فرمایند که  
 شغل باطنی در طریقه ما اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این  
 ذکر آن است که طالب را باید که زبان خود را بکام بچسپاند و به جمع همت  
 متوجه قلب صنوبری که در چپ واقع است گردد و این قلب صنوبری آشیانه قلب  
 حقیقی است که از عالم امر است و آن را حقیقت جامعه نیز گویند. و لفظ  
 مبارک الله را در دل به طریق خطور بگذرانند و بزبان دل این لفظ خطیر بگویند  
 بی آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند نه کند و در ذکر گفتن هیچ گونه  
 آن را دخل نه کند. نفس بطور خود می آمده باشد و از لفظ مبارک الله ذات  
 بیچون خواهد و هیچ صفت آن ملاحظه ننماید و از ذروره ذات به خضیض صفات  
 فرود نه آید و از تنزیه به تشبیه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب به جانب  
 دست چپ دارد چنانچه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد. آن نیز محل  
 ذکر است. [محمی الستة محمد سیف الدین فاروقی مجددی در سنه ۱۰۹۶ هـ.

## مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سره العزیز

کنیت وی ابونصر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی رضی الله عنه که در سال وفات رسول صلی الله علیه و علی آله واصحابه وسلم ایمان آورده است و وی رضی الله عنه بسیار بلند قامت و با جمال بوده است و امیر المؤمنین عمر ویرا یوسف ابن امت نام نهاده است.

حضرت شیخ را حق سبحانه و تعالی چهل و دو فرزند داده بوده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده اند.

وی قدس سره امی بوده است که در سن بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته و بکوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت در چهل سالگی ویرا به میان خلق فرستاده اند و ابواب علم لدنی بر وی کشاده و زیاده از سی صد تالی کاغد در علم توحید و معرفت و علم سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه بآیات قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم مقید و مؤید است شیخ قدس سره در کتاب سراج السائرین آورده است که اکنون شصت و دو ساله ام که تا این غایت صد و هشتاد هزار مردست که بردست ما توبه یافته اند و بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشانست در کتاب رموز الحقایق آورده است که تا آخر عمر بردست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده اند و از راه معصیت بطریق طاعت باز آمده ولادت حضرت شیخ در سنه احدی و اربعین و اربعمائه بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلاثین و خمسّمائه [۹۵ = ۴۴۱ - ۵۳۶] رحمه الله علیه.

النامقي - احمد بن ابى الحسن على بن محمد بن جرير ابن عبد الله النامقي ابو  
 النصر الجامي الخراساني الصوفي توفى سنة ٥٣٦ ست وثلاثين وخمسمائة من تصانيفه  
 انس المستأنسين. انيس التائبين. بحار الحقيقة. ديوان شعره فارسي. رسالة  
 السمرقندي. روضة المذنبين وجنة المشتاقين. سراج السائرين في ثلاث مجلدات.  
 السر المكتوم في الطلسمات. فتوح الروح. كتاب الاعتقادات. كتاب التذكيرات.  
 مفتاح النجاة وغير ذلك.

مرتبة حضرت الشيخ مولانا السيد عبد الحكيم آرواسي تفرستطيني <sup>تولد مرشد</sup>  
 مولانا حسين حلي ايشيق (عشق) الاستاذ نبوي <sup>تولد مرشد</sup>

که چرخ راه بودو کا مدار  
 بعد وفات او کثیر الدرس بود  
 باعلوم ظاهری باطن معلوم  
 جمله با اسلام بولان لیرشد  
 از فیوض ذات شد خالی جان  
 گشت نامش درج اسماء الرجال  
 ابن روحانی حسین حلی است عشق  
 و از فیوض چار سو معور شد  
 تاقی نادان مردان مستمند  
 هم برابر دوستا و اذولکن

سید عبد الحکیم نامدار  
 خلیفه سید فریم آرواسی بود  
 شو خالدین زید شد دارالعلوم  
 از فیوض قسطنطینان لیرشد  
 صد فوس آن میزانان شد ناک  
 سیزده صد و شصت سال حال  
 فکرا بزرگز پیش بیت عشق  
 از فیوض چار سو مسرور شد  
 از رسالاتش فهمان خرمند  
 از تو فولیم که ذوا غفران

نظم سنه تاقی محمد سیبالتی مقام پر مولی ضلع مردان پاکستان

﴿ نصایح و مناجات را هر و طریقت پیر هدایت ﴾  
﴿ شیخ بزرگوار خواجه عبد الله انصاری رحمه الله ﴾  
﴿ الباری ﴾

---

ای درویش بدانکه دنیا جهان غرور است  
نه شهرستان سرور، غداره ایست غرپیشه و مکاره،  
غدر اندیشه، زخم نیش بی مرهم است و مطلقه  
ابراهیم ادهم است، کریمخته غفلت و بد نامی است رانده  
حضرت بایزید بسطامیست، خانه محنت و بیداد است  
انداخته جنید بغدادیست، جرعه جانسوز تلخی  
است پشت پازده شقیق بلخی است، خود پرستان  
دون همت را دیر است مردود ابو سعید ابوانحیر است،  
بگذاشته انقیاست برداشته اشقیاست، هر که طالب  
او ذلیل و زبان عذر او کلیل اهل عبرت را اینست  
دلیل ﴿ قل متاع الدنيا قليل ﴾ .

ای سالک اگر از حضرت الهی طمعی داری  
و خواهی رستنی کوش در زهدات و بر کلمه شهادت  
رفتنی . در شب کور جوانی تا در روز قیامت چه

توانی ، برکی افزای از عملها و ترك نماي املها که امل  
اکسون تلبیس است و افسون ابلیس ، خصوصا  
بوعظ بی اشتباه (الدنیاساعة) و لفظ پراشتباه (فاجعلها طاعة)  
گذر کن بشورستان و نظر کن بکورستان تایی چندین  
مقابر و مزار و خفته نازنینان صد هزار ، جهد کردند  
و کوشیدند و در تاب حرص و امل جوشیدند ، بآب  
ورنگ جهان شیفته شدند و برنگ غنایم و اقبال  
فریفته شدند ، بدر باها درآمدند و بکھسارها  
برآمدند ، از جواهر درهها و از زر و سیم صرهها  
بشور و سیم بر میان بستند حیلہ نمودند و نقد ربودند  
عاقبت مردند و حسرتها بردند ، القصه انبارها انباشتند  
و غم دنیا بر دل بگذاشتند ، ناگاه از کنار امل  
کشایدند و جله را شربت اجل چشایدند .

دنیا چیت خسی وای بر کسی که غافل ماند از  
فردا ( و ابع هوا فتردی ) نه بینی چندین هزار  
امنای امین و تقبای روی زمین و هنر مندان متنوع  
و خرد مندان متضرع که علی غیبه ایشان بوسیدند  
عاقبت مردند و پوسیدند ، آری سرانجام همانست  
و پایان انجام همان .

ای نفس از مرگ بیندیش و امل بردار از پیش ، و گرنه  
دوزخ جای و مأوای تو وای تو ، بین دوستان پاک  
و عزیزان زیر خاک که دعای ترا جو یابند و بزبان حال  
گویانند که ای جوانان غافل و پیران بچاصل دیوانه  
اید که چنین درخواید و بیگانه اید که در نمی یابید که

در خاک و خون خفته ایم و چهره در نقاب چون نهفته ایم  
هر یکی ماه دو هفته ایم و در هفته از یاد شما رفته ایم ،  
مانیز پیش از شما بر باط کامرانی بودیم و انبساط جهان بینی  
مینمودیم . پستان عروس دنیا مکیدیم عاقبت تلخی مرگ  
چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم . تاخیر شد هر  
یکی را علی حده تندباد ( ماینظرون الاصبحة واحدة )  
باد فنا بر داده و بمحاک فنا افتاده . نه از اهل و عیال  
دیدیم مرحتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی . هم  
قانعیم با این همه ندامت اگر در پیش نبودی روز قیامت ،  
اکنون نه مارا بالشی نه قاشی نه فرشی نه فراشی . نه حره  
نه حرمی نه نقده نه درمی . نه وجوهی نه جباهی  
نه شکوهی نه سپاهی . نه امکان صوت و صدائی  
نه سامان نطق و ندائی کیستیم مشتی گدایی ،  
حظ ما از دنیا حرمانست شحم و لحم ما نصیب  
کرمانست ، وقتی که مارا امکان بود گوهر در کان بود ،  
می یافتیم فراغیالی و داشتیم خوش حالی ، نکر دیم  
هنری و نجستیم خبری ، در پریشانی افتادیم و بر همان  
جان دادیم ، اگر ندارید جنون درمانگر بد کنون  
که روح هر یک می زارد و اشک بحسرت میسارد  
و مصیبت حال خود میدارد حاصل ما نه تانیست  
در پردها پشیمانیت بر کردها ،

ای مرده یافتگان ( لهم البشری ) چه می کنید این  
کننده پیر شوهر کش را ، روی آورید براه و درما  
کنید نگاه که نه از نام ما خبر بست و نه از اجسام

ما اتریست، ابدان ما ریزیده و اشخاص ما پوسیده  
کله‌های ما کوفته و مقبره ما ناروقته، خانان ما  
خراب منزل و مکان ما تراب، در بستر ما دیگری  
نائب یتیمان ما ازخانه غائب، طره طرار ما باد  
برده و لاله رخسار ما خاک خورده، ابروی خجیده،  
ما هلاک زگس دیده، ما بخاک، عقیق لیسان ما گرد  
آمیخته و در دندان ما در لحد ریخته، بلبل فصیح  
زبان فرو بسته حقه یا قوتی دهان درهم شکسته،  
جوارح چابک ما و اعضاء نازک ما زخم خورده  
شورستان و خاک توده گورستان، مرغ روح از ما  
رمسیده و خاک حسرت از خاک ما دمیده، عبرت  
زاینده گانیم و وعظت آیندگانیم، بیاد دهانی  
در بندیم و بیاد زبانی خرسندیم، و آن هم مجملیست  
نامفسر و دولتیست نامیسر، ما در خاک تیره و شما  
در خواب (ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب)

ای سالت نشان خردمندی و مآرب هنرمندی  
آنست که چون این کلمات را در نظر آری باید  
که دل از اغلال غفلت بدر آری و اصل را  
بگذاری و دل از دنیا برداری، و پیش از رحلت  
ازین دنیا حاصل کنی زاد تقوی، و بر هر چه شوی  
مالت گویی (کل شیء هالک) . تا عون الهی باشد  
نصیر (غفرانک ربنا و الیک المصیر) .

الهی بجزمت آن نام که آنی و بجزمت آن صفات  
که چنانی بفریاد ما رسی که توانی، اگر بانگ کنم

گویی دعوایست و گر خاموش نشینم گویی بی  
معنیست . اگر بخندم گویی شقراقت و اگر گریم  
گویی زراقست ،

ای یکتای بی دگر وی دانای بی فکر  
بکرم در عجز مانگر ، حلاج انا الحق گفت تاجدار  
شد عبدالله حق گفت باجدار شد ،  
الهی اگر بنده گارا عقاب کنی طومار کرم تباه  
شود اگر کرده ما در گردن ما کنی رویها  
سیاه شود ،

ای درویش بامدادان که بر خیزی در آینه  
نظر کن اگر رویت خو بست کار زشت مکن ،  
و اگر زشت است دو کار زشت بهم جمع مکن ، هر چه  
موجود است حجاب معبودست ، موجود از پیش  
بردار تا بمعبودرسی ، اگر بنده تو ترا بایستی چنان  
زیستی که ترا شایستی ، هر کرا قدم بر سر هفت اختر  
رسیده باشد قلش بر هفت کشور کشیده باشد ، علی که  
از قلم آید از آن چه خیزد علم آنست که حق تعالی  
در دل بنده ریزد ، بخدا که دود از آتش و گرد از باد  
چنان نشانی نهد که مرید از شیخ و شاگرد  
از استاد ، همه را نیستی مصیبت و مرا غنیمت ،  
کار دان کار میراند و مدعی ریش میخیزاند ، اگر  
میدانی که میداند پشیمان شو و اگر نمیدانی که میداند  
مسلمان شو . از و خواه که دارد و میخواهد که  
خواهی از آن نخواه که ندارد و میرسد که از و

بخواهی . تو راه زرقه از آن نمودند و رنه  
(مصرع) که زد این در که درش نکشودند ، اگر تو  
خالقرا بشناختی بمخلوق نپرداختی ،

ای کریمی که بخشنده عطایای وی حکیمی که  
پوشنده خطایای وی صمدی که از ادراک جدایی  
وی احدی که در ذات وصفات بیمنایای وای خالق که  
راهنمایای وی قادری که خدایای را سزایای حال مارا  
صفای خود ده و دل مارا هوای خود ده چشم  
مارا ضیای خودده مارا آن ده که آن به و مگذار  
مارا بکه و مه ،

الهی عبدالله را عر بکاست و عذر نخواست ،  
الهی بنام آن خدایای که نام او راحت روح است  
و پیغام او مفتاح قوح و سلام او در وقت  
صبح مؤمنانرا صبح و ذکر او مرهم دل مجروح  
و مهر او بلانشینان را کشتی نوح است عذر مارا  
پذیر و بر عیبهای مامگیر ،

ای جوانمرد درین راه مرد باش و در مردی فرد باش  
بادل پردرد باش ،

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر برگشته  
خواندی تاخیر کردم فرمودی تقصیر کردم ، الهی  
عمر خود بر باد کردم بر تن خود بیداد کردم ،  
الهی بساز کار من منگر بگردار من هر چه گویم  
رستم شغلی دگر دهی بدستم ،

الهی از پیش خطر و از پس راهم نیست  
دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست ، ای بود  
و نبود من ترا یکسان از غم مرا بشادی برسان ،  
الهی اقرار کردم بفلسی و هیچکسی ای یگانه که  
از همه چیزها مقدسی چه شود گر مفلسی را در نفس  
آخر بفریاد رسی

الهی چون با تو نمیگویم افکار میثوم چون با تو  
میگویم سبکبار می شوم ، الهی ترسانم از بدی  
خود پیامرز مرا بخودی خود ، ابلیس در آسمان  
زندیق شد ابوبکر در بتخانه صدیق شد ،

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است  
خویشتر را فرور مده که او غفور است ،  
بیدار شو که یگانه میشود مبادا که آخر کار نوتباه  
شود ، گناهرا بتقدیر اله دان تا یگناه آبی طاعترا  
بتوفیق الله دان تا براه آبی ،

الهی در دلهای مایجز تخم محبت خود مکار  
و برین جانهای ماجز الطاف و مرحمت خود منگار  
و بر گشتهای ماجز باران رحمت خود مبار ،

پادشاهها گریخته بودیم تو خواندی ترسان بودیم  
برخوان ( لاتقنطوا ) تونشانندی ، الهی بر سر از  
خیمالت گرد داریم و در دل از حیرت درد داریم ،  
ورخ از سرم گناه زرد داریم ،

الهی اگر دوستی نکردیم دشمنی هم نکردیم

اگرچه برگناه مصریم بر یگانگی حضرت تو مفریم .  
الهی در سر خنجر تو داریم و در دل اسرار تو  
داریم و بزبان اشعار تو داریم .

الهی اگر گویم ثنای تو گویم و اگر جویم  
رضای تو جویم .

الهی بنیاد توحید ما را خراب مکن و باغ  
امید ما را بی آب مکن . کشت ما را بی کبش مکن  
و بگناه روی ما را سیاه مکن .

الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را  
ببلائی خود گرفتار مکن .

الهی آنچه بر ما آراستی خریدیم و از دو جهان  
محبت تو برگزیدیم جامه بلا بریدیم و پرده مافیت  
دریدیم .

الهی بایسته تو پیش از اطاعت مقبول و نابایسته  
تو پیش از معصیت مجبول .

الهی بلطف ما را دستگیر و پای دار دل در قرب  
کرم و جان در انتظار و در پیش حجابها بسیار  
حجابها از پیش بردار و ما را بجا باز مگذار یا رحیم  
و اغفار یا حلیم و یاستار .

الهی دلی ده که در کار تو جان بازم جانی ده که  
کار آن جهان سازیم . تقوی ده تا از دنیا ببریم روحی ده تا  
از عقبا برخورداریم . یقینی ده تا در آرزو ما باز نشود  
قناعتی ده تا معده حرص ما باز نشود .

الهی دانایی ده تا از راه نیتیم بینایی ده  
تا در چاه نیتیم . دست گیر که دست آویزی نداریم  
بپذیر که پای گریزی نداریم .

الهی در گذار که بد کرده ایم آزرده دار که  
آزرده ایم . طاعت مجسوی که آن نداریم از هیبت  
مگوی که تاب نداریم .

الهی مگوی که چه کار کرده که دروا شویم  
میرس که چه آوردید که رسوا شویم .

الهی توفیق ده تا در دین استوار شویم هفتی  
ده تا از دنیا بیزار شویم ، نگاه دار تا بریشان نشویم  
براه آر که سرگردان نشویم .

الهی بیاموز تا سر دین بدانیم بر افروز تادر  
تاریکی نمائیم ، تلقین کن تا آداب شرع بدانیم توفیق  
ده تا در خلاب طمع نمائیم ، تو نواز که دیگران نوازند  
تو بساز که دیگران نسازند ، همه را از خود پرستی  
رهایی ده همه را بخود آشنایی ده ، همه را از مکر  
شیطان نگاه دار همه را از کینه نفس آگاه دار .

الهی دلی ده که طاعت افزاید طاعتی ده که  
ببشت راه نماید ، علی ده که درو آتش هوا نبود  
عملی ده که دراو روی ریا نبود ، دیده ده که  
عز ربوبیت تو بیند دلی ده که ذل عبودیت تو  
گزیند ، نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند  
جانی ده که زهر حکمت را بطبع نوش کند ،  
الهی تو ساز که ازین معلولان شفا نیاید تو کشا

که ازین مفلولان کاری نکشاید .

الهی بصلاح آر که نیک بی‌سلمانیم جمع دار که  
نیک پریشانیم .

الهی ظاهری داریم شوریده باطنی داریم در  
خواب سینه داریم پرآتش دیده داریم پرآب گاه  
در آتش سینه سوزانیم و گاه درآب چشم غرقاب .  
الهی اگر نه بادوستان تو در رهیم آخر نه سک  
اصحاب کف درگیریم ، آنکه بجان زنده است از  
زندگانی محروم است آنکه جان بداد زنده می‌قیوم  
است ، اگر سراین کارداری خیز و قصد راه  
کنن فی زاد برکیرونی همراه را آگاه کن عاقبت  
را بناسخن کوتاه کن ، هزار نوحه گر نه بس مرا  
وقتی که سریز انوی خویشم هزار مطرب نه بس مرا  
وقتی که از تو اندیشم ، دوستی او مارا هست کرد  
ورها کرد نشانی فراداد و نشانه بلا کرد ، روزگاری  
اورا می‌جستم خوددرا می‌یاقم اکنون خوددرا  
می‌جویم اورا می‌یابم ، لقمه حرام و راضی  
شدن بنام الله داند که مائی بود تمام ، بلایی که  
ترا مشغول کند بدو به از عطیاتی که ترا مشغول  
کند ازو ، همه عیشها در بی عیشیت همه  
توانگر بها درویشیت دانی که زندگانی ککدام  
است انکس که همیشه بی‌نام است و از حق بردل  
وی پیام است و بر زبان و دل او ذکر دوست  
مدام است دنیا اورا دام است و عقی با اوبی نظام

است از هر دو اورا مولى تمام است ، انتظار را طاقت  
باید و مارا نیست صبر را فراغت باید و مارا نیست  
بندگی کردن جز ملک را بر بنده حرام است تو اورا  
بنده باش همه عالم ترا غلام است . کشته دیدی از جور  
زمان من آنم تشنه دیدی میان دریا من همانم  
هر کوه که نه بر آورده مهر اوستت هامونست هر آب  
که نه از دریای اوست همه خونست

ابو معشر بلخی گوید ( رحمة الله علیه ) که  
بر من شش چیز واجب است ، دو زبان دو بردل  
دو برتن ، آنچه زبان است ذکر خدا و سخن به نیکو  
و آنچه بردل است بزرگ داشتن امر خدا و شفقت  
بر خلق و آنچه برتن است طاعت خدا و رنج خود  
از خلق برداشتن .

الهی از هیچ همه چیز توانی و هیچ چیز  
غمانی هر که گوید تو چنین و چنانی تو آفریننده  
این و آنی

الهی ضعیف خواندی و چنین است هر چه از من آید  
در خور اینست ، اگر با خدا ناز داری پیرانرا نیاز آری  
زهد و زاری از بهر مرداری و آنگاه تو کیستی بگو باری ،  
انکار مکن که انکار شوم است انکار کننده ازین  
دولت محروم است ، سر فرود آر تا بهر دری  
در گریزی همت بلند دار تا بهر خسیس نیامیزی ،  
خوش خوی باش تا بهر دلی پیامیزی ، طاعت رها

مکن چون کردی با بها مکن ، سخن با تو میگوید من  
ترجمانم تیر قهر بر جان تو او میرند من گانم ، اگر  
جان ما در سر این کار شود شاید که مارا این کار جان  
میفرماید

الهی اگر تو خواهی همه آن کنی که خواهی  
چون همه آن کنی که خواهی پس ازین مفلس  
بیچاره چه خواهی ، دوستی را آن شاید که در وقت  
خشم بر تو بخشاید ، اگر در آبی در باز است و اگر نیایی  
حق بی نیاز است ، محبت در زد و محنت آواز داد  
دست در عشق زدم هر چه یاد باد ، خوش چیز است  
عالم نیستی هر کجا که هستی کسی نگوید که  
کبستی دفع تقدیر ترا توان ندارم عذر تقصیر  
بر خود را زبان ندارم ، چون درمانی فراری تنی  
چون کارت بر آید عاصی منی ، عیبی که در شماست  
دیگر انرا ملامت مکنید داد طاعت نداده دعوی  
کرامت مکنید ، از دیدار شناخت نیاید دیدار  
بر مقدار شناخت آید ، اگر بقا میخواهی در فناست  
و اگر باقی میخواهی خداست چون از خودی  
خود رستی بحق پیوستی ، عذر بسیار خواستن بی  
مروتیست عذر قبول نکردن بی فتوتیست ، دیوانه  
بهار دید گفنا دی است ، جنیدن هر کسی  
از انجاست که وی است ،  
الهی اگر نه آغاز کارستی لاف مهر ترا هرگز که